

خفقانی که این روزها بر گلویم نشسته است

این روزها، هر بار که خبرهای مربوط به ایران را دنبال کرده‌ام، به جای اکسیژن و هوای تازه، خفقان را استنشاق کرده‌ام. با وجود این که به دور از فضای امنیتی و خفقان‌برانگیز حاکم بر ایران زندگی می‌کنم، با وجود این که به عنوان یک تبعیدی، ظاهراً در یک کشور امن اروپایی زندگی می‌کنم، اما بلافاصله و اتفاقاتی که هر روزه از طرف حاکمان جنایتکار جمهوری اسلامی بر سر توده‌های زحمتکش ایران آوار می‌گردد، در فراسوی مرزهای کشور نیز بغض و خفقان را بر گلویم نشانداده است.

دستگیری ۴۵ تن از دانشجویان چپ و سوسیالیست، اخبار مربوط به فشار و شکنجه‌های وارده بر آن‌ها، نگرانی به حق خانواده‌ها از وضعیت نابسامان فرزندان‌شان، بی‌خبری از سرنوشت تعدادی از دانشجویان دستگیر شده از جمله سعید حبیبی، یورش وحشیانه گارد ضد شورش رژیم به کوی دانشگاه تهران و شکستن دست و پای دانشجویان، دستگیری فعالین کارگری، نگرانی از وخامت وضعیت جسمانی محمود صالحی کارگر مبارز و سخنگوی "کمیته هماهنگی برای ایجاد تشکلهای کارگری" در زندان سنندج، گسترش اعدام‌ها در شهرهای مختلف کشور به ویژه اعدام متهمین زیر هجده سال از جمله "مکوان مولودزاده"، قتل حسام‌الدین خدیور ماهیگیر جوان بندر ترکمن توسط نیروهای به اصطلاح حراست دریای جمهوری اسلامی، یورش به مردم ترکمن صحرا، زاهدان، قائمشهر، اهواز و دیگر اجتماعات اعتراضی همراه با به رگبار بستن و کشتار مردم بی‌دفاع، قطع دست و پا، صدور احکام مرگ به شیوه قرون وسطایی پرتاپ از بلندی، مرگ بیش از ۲۰۰ تن بر اثر سرما و گازگرفتگی، آن هم در طول یک هفته و درآوردن از همه، قتل ابراهیم لطف‌اللهی، دانشجوی ۲۷ ساله رشته حقوق دانشگاه پیام نور سنندج در زیر بازجویی و شکنجه و دها و صدها جنایات دیگر از این دست، از جمله خبرهای هر روز و هر ساعتی هستند که به یمن تارنماهای خبری به سرعت از داخل کشور به فراسوی مرزها می‌رسند.

ابراهیم لطف‌اللهی، دانشجوی ترم ۵ دانشگاه پیام نور، به دستور شعبه سوم بازپرسی سنندج، بعد از خروج از جلسه امتحان در روز یکشنبه ۱۶ دی ماه ۱۳۸۶ بازداشت و به بازداشتگاه اداره اطلاعات سنندج منتقل می‌شود. خانواده وی روز چهارشنبه همان هفته موفق به دیدار با وی می‌شوند. اما از آن تاریخ به بعد علیرغم پیگیری‌ها و مراجعات مکرر خانواده او به نهادهای ذیربط، از مکان نگهداری و دلیل بازداشت وی هیچ اطلاعی به خانواده‌اش داده نمی‌شود. اسماعیل لطف‌اللهی برادر این دانشجو می‌گوید: از روز پنجشنبه ۲۰ دی ماه، به تمام ارگان‌های مربوطه مراجعه کردیم، اما، کسی پاسخ نداد و ما کاملاً از وضعیت برادرم بی‌خبر بودیم.

بعد از گذشت ۹ روز از بازداشت ابراهیم، شب سه شنبه به تاریخ ۲۵ دی ماه از اداره ستاد خبری سنندج به خانواده او اطلاع می‌دهند که پسرشان خود کشی کرده و برای گرفتن جنازه او به گورستان سنندج مراجعه کنند. به دنبال سخنان مسئول مربوط در ستاد خبری، خانواده ابراهیم به گورستان سنندج مراجعه می‌کنند تا جنازه را تحویل بگیرند. به گفته نیکبخت وکیل خانواده لطف‌اللهی، "آنان ساعت ۷ بعد از ظهر به محل گورستان می‌رسند که در آن جا با چندین اتومبیل نیروی انتظامی و تعداد قابل توجهی مامور مواجه می‌شوند. ماموران به آن‌ها می‌گویند از ساعت ۶ بعد از ظهر تا ۷ صبح امکان دفن وجود ندارد و شما فردا صبح مراجعه کنید. در جریان این مراجعه، اجازه دیدن جسد هم به خانواده ابراهیم داده نمی‌شود. صبح روز ۲۶ دی ماه قبل از ساعت ۷ صبح، خانواده لطف‌اللهی بار دیگر به گورستان مراجعه می‌کنند، به آن‌ها گفته می‌شود که فرزندشان ساعت ۱۱ شب گذشته دفن شده و قبر را به آن‌ها نشان می‌دهند". اسماعیل در این باره می‌گوید: در قبرستان مزاری را نشان‌مان دادند و گفتند پیکر ابراهیم آن جا دفن است، در حالی که روی مزار را با بتون پوشانده بودند و ما اصلاً نمی‌دانیم که آیا زیر آن خاک پیکر ابراهیم است یا نه؟

پس از آن، وزارت اطلاعات خانواده ابراهیم لطف‌اللهی را تهدید می‌کند که اخبار مربوط به مرگ فرزندشان را منعکس نکنند. ماموران لباس شخصی نیز در نقاط مختلف شهر سنندج به طرز گسترده‌ای پراکنده می‌شوند تا هرگونه واکنش را زیر کنترل داشته باشند.

هنوز خبر مرگ ابراهیم لطف‌اللهی، دانشجوی جوان سنندجی که به دست شکنجه‌گران جمهوری اسلامی در زندان به قتل رسید، جسم و جانم را می‌سوزاند که مرگ فرزند قبادی زندانی سیاسی دیگری که در شکنجه‌گاه های رژیم، تحت شکنجه نیروهای اداره اطلاعات کرمانشاه جان باخت، خبر از تکرار و تداوم فاجعه داد.

فرزاد قبادی تحت شکنجه بازجویان رژیم و به رغم این که در زمان بازداشت از وضعیت جسمانی مناسبی برخوردار بود به قتل رسید. بر روی بدن فرزاد به رغم شکستگی سر و دست، محل اصابت چندین گلوله نیز مشهود بوده است. پس از قتل این فعال سیاسی و در جهت ایجاد رعب و وحشت و جلوگیری از بازتاب‌ها و انتشار خبر مذکور، در تاریخ ۱۶/۱۰/۸۶ نیروهای امنیتی اقدام به بازداشت "عطا قبادی" داماد بزرگ خانواده می‌نمایند. سه روز بعد، در تاریخ ۱۹/۱۰/۸۶ نیروهای امنیتی اقدام به بازداشت "فاروخ قبادی" برادر فرزاد قبادی می‌نمایند. و در نیمه شب همان روز نیز، برادر بزرگتر فرزاد را بازداشت می‌کنند.

به راستی آیا می‌توان شاهد این همه جنایات جمهوری اسلامی بود و آن گاه دچار تنگی نفس و خفقان نشد؟ خفقانی که امروز مرا در چنبره خود گرفته و راه نفس را بر من بسته است، همانند خفقانی است که در سال شصت فضای خانه و خیابان و شهر را در چنبره خود گرفته بود. و ما در آن سال، در آن روزها و ماه‌های پیش از دستگیری و بعد از آن، اضطراب و مرگ را در سال‌های زندان، در بازجویی و انفرادی، در شکنجه و تبعید، در میان اشک و آتش و خون، هر لحظه تجربه می‌کردیم. آن روزها لاجوردی‌ها یک‌ه‌تاز شکنجه‌گاه‌های رژیم بودند و امروز سعید مرتضوی‌ها. آن روزها جانفشنان مبارزمان، در شکنجه‌گاه‌های رژیم، زیر تازیانه و شلاق در گمنامی و بی‌خبری جان می‌باختند و امروز فرزند قبادی‌ها و ابراهیم لطف‌اللهی، دانشجوی جوان سندی زیر شلاق و شکنجه می‌مهدی ملا ولی با نام مستعار "هاتفی" - جانشین رئیس اطلاعات سندی - به کام مرگ فرستاده می‌شود.

از آن روزگار تا کنون، کاروانی از جانب‌اختگان زیر شلاق و شکنجه بازجویان جمهوری اسلامی به راه افتاده است که هنوز متوقف نشده است. اگر چه این کاروان هنوز در تداوم و استمرار است، اما به یقین در تداوم مبارزات رو به رشد کارگران، دانشجویان، زنان، معلمان، ملیت‌های تحت ستم و توده‌های زحمتکش جامعه هر روز که می‌گذرد به نقطه پایانی خود نزدیکتر می‌شود. این تنها احساس من نیست. این فقط رویا و آرمان‌خواهی من نیست، این را واقعیت کنونی جامعه و روند رو به رشد مبارزه طبقاتی حاکم بر جامعه فریاد می‌زند. رفتارهای کنونی حاکمان جمهوری اسلامی و عدم کارایی سرکوب و شکنجه در جلوگیری از روند رو به رشد مبارزه طبقاتی در جامعه، نشانه‌هایی از شروع پر شدن ظرفیت سرکوب و کشتار رژیم در مواجهه با جنبش‌های اجتماعی‌ست.

چرا که هر پدیده‌ای ظرفیت معین و مشخصی را در ماهیت وجودی خود به همراه دارد و طبیعتاً جمهوری اسلامی نیز از این قاعده مستثنا نیست. آنچه در این روزها احساس خفقان سال‌های دهه شصت را در وجود مبارزانی کرده است، درست از منظر نگاه و پرسشگری بر ظرفیت کشتار، جنایت و سرکوبگری جمهوری اسلامی است. نه فقط بر ظرفیت این کشتار و ویران‌گری، بلکه پایان آن نیز.

شرایط کنونی حاکم بر جامعه و واکنش‌های هیستریک نهادهای حکومتی در برخورد به حرکت‌های اعتراضی توده‌ها و جنبش‌های اجتماعی، نمادی از حرکت و روند تاریخی مبارزه طبقاتی از آغاز تا به امروز را بازتاب می‌دهد. این نماد اگرچه هنوز به حد کافی برجسته نیست، اگرچه هنوز از گسست و پراکندگی رنج می‌برد، اگرچه هنوز تا نبرد نهایی و خیزش همگانی توده‌ها علیه رژیم فاصله است، اما آن چنان به دور از واقعیت نیز نیست.

هرگاه که رژیم‌های سرکوبگر به نقطه‌ای از حیات خود می‌رسند، که به جز سرکوب و کشتار هیچ گزینه دیگری را در استمرار بقاء خود متصور نمی‌بینند، این بدان معناست که اعتماد به نفس خود را از دست داده‌اند. لذا در این مسیر تا بدان جا پیش می‌روند که دایره سرکوبشان آن چنان تنگ و تنگتر می‌گردد که از اضطراب و پریشانی سقوط، نزدیکترین "یاران" خود را نیز دشمن پنداشته و به سوی آنان نیز تیغ از نیام بیرون می‌کشند. و در ثانی اتفاقات و حوادث آن چنان شتابنده می‌آیند و می‌گذرند که فرصت ایستادن و تأمل بر یکایک آن حوادث نیز از آدمی گرفته می‌شود.

اتفاقاتی که این روزها در ایران می‌گذرد، از آن چنان حدت و شتابی برخوردار هستند که هنوز فرصت پیدا نکرده‌ای از حیرت و شگفتی شنیدن یا خواندن خبری از مجموعه اقدامات جنایت‌کارانه جمهوری اسلامی بیرون بیایی، خبر جنایت دیگری، گرمی شریان‌های وجود آدمی را در زمهریر برودت خود بر پیشانی بازمی‌نشانند.

با نگاهی به وضعیت موجود در ایران می‌توان به روشنی دید که، امروز دیگر صحبت از سرکوبی سازمان‌های سیاسی، مبارز و کمونیست در هنگامه سال‌های نخست دهه شصت نیست. امروز واقعیت دیگری در جامعه جاریست. آن روزها اگر سازمان‌های سیاسی به همراه هواداران‌شان به بهانه مطالبات سیاسی و مبارزه با رژیم، دستگیر، زندان و در خطر شکنجه و مرگ بودند، اینک این کارگرانند که در پی اعتراض به بی‌حقوقی و دفاع از مطالبات سیاسی - اقتصادی‌شان، اخراج، دستگیر و به زندان و شکنجه‌گاه برده می‌شوند. این زنان جامعه هستند که در سرکوب و بی‌حقوقی محض قرار دارند و جسم و جان‌شان از چنگال‌های پاسداران، بسیجیان و نیروهای امنیتی رژیم، در خون نشسته است. اینک دانشجویانند که در دفاع از مطالبات صنفی - سیاسی‌شان و در گستره‌ای دیگر در دفاع از آزادی و سوسیالیست در شکنجه‌گاه‌های جمهوری اسلامی، با شکنجه و مرگ دست به گریبانند. در کنار کارگران، زنان، دانشجویان، معلمان زحمتکش جامعه هستند که در مقابل دفاع از خواست‌های مشروع خود از جمله تحقق "نظام هماهنگ پرداخت حقوق"، تبعید، اخراج و یا به زندان و بند کشیده می‌شوند. ملیت‌های تحت ستم ایران هستند که هر روزه با خطر کشتار، قطع دست و پا و یورش افسار گسیخته نیروهای سرکوبگر رژیم روبرو می‌شوند.

آن چه هم اکنون در جامعه به چشم می‌خورد، از اکثریت قریب به اتفاق توده‌ها، از هر قشر و گروه انسانی که در جامعه حضور دارند گرفته تا تمامی جنبش‌های اجتماعی، شرایط فشار، سرکوب و داغ و درفش جمهوری اسلامی را تجربه کرده‌اند. هم اکنون کمتر خانه‌ای است که زخم رژیم بر گرده صاحبان آن نقش نبسته باشد. کمتر کسی است که در خیابان و کارخانه، مدرسه و دانشگاه، و هر آن جایی که تجلی‌گاه زندگی اجتماعی باشد، توهین، تحقیر و سرکوب‌گری رژیم را لمس نکرده باشد.

در چنین فضایی از ظرفیت بالای کشتار و جنایتکاری جمهوری اسلامی، کارزار کارگران، زنان، دانشجویان و دیگر جنبش‌های اجتماعی همچنان در تداوم و استمرار است. و طبیعتاً در جامعه‌ای که سرکوب و اختناق هر لحظه چنگال خود را بر گلوئی مردم و فعالین جنبش‌های اجتماعی بیش‌تر فرو می‌کند، استمرار مبارزه و ایستادن در مقابل سرکوب‌گری‌های جمهوری اسلامی بسیار ستودنی‌ست. خاصه مبارزه‌ای که با هدف سرنگونی جمهوری اسلامی و در دفاع از مطالبات کارگران و توده‌های زحمتکش جامعه باشد.

وقتی این‌جا، در فراسوی مرزهای کشور، به دور از داغ و درفش و شکنجه، در فضای امن خانه، از آن چه هم اکنون بر توده‌های زحمتکش ایران می‌گذرد، احساس خفقان بر گلوئی انسان چنگ می‌اندازد، می‌توان شرایط دشوار مبارزه طبقاتی در درون جامعه را دریافت. می‌توان ایستادگی فعالین جنبش‌های اجتماعی را ستود. می‌توان بر پایداری رزمشان درود فرستاد و دستان‌شان را به گرمی فشرد و حتا رنج‌شان را رفیقانه به تقسیم نشست.

وقتی در چنین شرایطی به رغم این همه سرکوب، به رغم این که زندان و شکنجه و مرگ، تنها سلاح رژیم در مقابله با فعالین جنبش‌های اجتماعی است، این جنبش‌ها همچنان به پیش می‌تازند، می‌توان بر این باور بود که کارگران، زنان، دانشجویان و دیگر جنبش‌های اجتماعی، عزم کرده‌اند با گذشتن از وادی سرکوب و زندان و شکنجه، مبارزات خود را در گستره‌ای وسیع‌تر پی گرفته‌اند. مبارزاتی که بدون شک در استمرار و تداوم خود پایه‌های حکومت شورایی را استحکام بخشیده و بر ویرانه‌های این رژیم جهل و جنون و جنایت، آزادی، برابری و سوسیالیسم را متجلی خواهد ساخت.